

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

س. رها
۱۲ دسمبر ۲۰۱۳

جستارهایی در نقد خز عبلات «مطهری» تحت عنوان

«علل گرایش به مادی گری»

بخش ششم

«اصل علیت»

اصل علیت در حالی که از مرکزی ترین و اساسی ترین موضوعات در فلسفه به شمار می رود، و مبنای یک فلسفه و جهان بینی را مشخص می سازد، از جنجال برانگیز ترین موضوعات نیز محسوب می گردد. چنان چه دموکریت، فیلسوف یونان باستان می گوید: «من ترجیح می دهم علت واقعی اگر شده حتی یک پدیده را کشف کنم، تا این که پادشاه ایران باشم.»

تاریخ تا کنونی فلسفه به ما نشان می دهد که جریان های مختلف فلسفی، همواره به یکنوعی، در گیر این موضوع با اهمیت بوده و با درک شان و موضع گیری شان در مقابل این موضوع، موقعیت شان را مشخص و تثبیت می سازد. گویا این اصل علت و معلول، قطب نمائی است که هر فیلسوفی، حتی جامعه شناسی، مؤرخ، و نویسنده ای دیر یا زود بالاخره باید آن را در دستش بگیرد. تا بر مبنای این اصل، با مشخص کردن جهت، اشخاص و جریان ها را معرفی کند و نشان دهد که این اشخاص یا جریان ها، در کجای تاریخ، جامعه، و شعور قرار دارند.

فلسفه مارکسیزم، ماتریالیزم دیالکتیک، که مبتنی بر واقعیت های علمی و طبیعی است، اصل علیت را، یکی از بنیادی ترین قوانین کائنات دانسته و تمام نظام جهان و طبیعت را، تغییراتی که در طبیعت تا امروز روی داده اند، همه را از منظر این اصل دیده و با در نظر داشت این اصل، دست به تغییر جهان و نظام اجتماعی می زند.

فلسفه هائی که تمام سرنوشت بشریت را از قبل در راهی رهنمون شده می دانند که دست نامرئی در «روز الست» آن را رقم زده است و برای انسان و سرنوشت او، «هدف غائی» تعیین کرده است و «هدف فاعلی» و «فعلیت» انسان ها را نیز در همان مسیری می دانند که از قبل برایش تعیین شده است، چنین فلسفه هائی، هیچ وقت با قبولیت اصل علیت کنار آمده نمی توانند و نمی توانند به اصل علیت در جهان باورمند باشند و در مقابل آن کینه نورزند. چنین جریان های فلسفی، طبیعت را موجودی می دانند که دارای شعور، آگاهی و ادراک است. زمانی که طبیعت، با ادراک، شعور و آگاهی همراه شد، «جبر طبیعی» و «قانون علیت» در آن جا کارائی ندارند و بنابر این، مقولات میان تهی و خالی از حقیقت های واقعی می نمایند!! فلسفه ای به قانون علیت پای بندی دارد و جهان بینی خود را مطابق با آن شکل داده است که، به نظم و ناموس کور جهان، یعنی جبر طبیعی و ماتریالیستی باورمند باشد. چون فقط در این صورت است که

علیت معنا و اهمیتی پیدا می کند. قانون علیت از بنیاد، با اصول فلسفه ایدالیزم در تضاد و مخالفت است، زیرا، فلسفه ایدالیزم طبیعت و هر آن چیزی را که در طبیعت دیده می شود، محصول کسی می داند که خود، از داشتن «وجود» معذور است و ناتوان. زمانی که دست ماوراء طبیعت و نظام جهان بالای این نظام تسلط داشته باشد و خود موجد وجودیت این نظام باشد، در آن صورت جایی برای علت و معلول باقی نمی ماند و از همین ابتداء است که فلسفه ایدالیزم با اساسات قانون علیت، فاصله می گیرد و از هم جدا می شوند. فلسفه اسلام، که یک شاخه ای از فلسفه ایدالیزم است و مطهری با تبختر تمام آن را «رنالیزم اسلامی» می خواند و گویا این رنالیزم با ایدالیزم تفاوت دارد و اصلاً یک فلسفه جدا است (۴۴)، هر چند که در گفتار خود را در همسوئی با قانون علیت در جهان معرفی می کند و اصرار می ورزد که به این قانون باور مند است، چیزی نیست جز شسته رفته ای از همان فلسفه فالتالیزم، جبریه و اشاعره، این فلسفه طبق باور های مطهری؛ «احترام زیادی به قانون علیت دارد» و خود را باورمند به آن قانون می نمایاند!! اما این جا ما تضادی را مشاهده می کنیم که مطهری با آن سخت دست در گریبان است و یارای رهانیدن از این تضاد نیز به راحتی و آسانی میسر نخواهد شد. زیرا؛ عمق مطلب در قانون علیت این است که: تمام پدیده های موجود در طبیعت، معلول علت هائی هستند که بعد از به وجود آمدن این معلول ها، علت ها در طول زمان از بین رفته اند و هیچ قوه ای بیرون از طبیعت در ساختار و شکل بندی این نظام دخیل نبوده و نمی تواند نقشی داشته باشد، همه و همه به اساس همین رابطه علیت، که در بین خود پدیده ها موجود است، شکل گرفته و به وجود آمده اند. و این قانون در مخالفت ۱۸۰ درجه ای با «قضاء و قدر الهی» و قوه ماوراء الطبیعه قرار گرفته و هر دو در یک فلسفه و در یک جهان بینی و در یک زمان، جای نداشته و نمی تواند سازشی داشته باشد. چه این که هر دو از سنخ های مخالف هم و در تناقض باهم قرار دارند. مطهری که حالا دیگر برای همه معلوم است، در رابطه با این قانون نیز «تحقیق ناکرده» و ندانسته و نفهمیده به خود حق سخن گفتن داده است و بی پایه و طبق امیال ذهنی شخصی خود از این قانون برداشت و آن را تشریح کرده است، مارکسیزم را که به زعم مطهری به این قانون باور ندارد، به باد انتقاد گرفته است و بالایش زوزه کشی می کند. چیزی که در این جا اسباب همه ناراحتی های ایدالیست ها، و از آن جمله مطهری را فراهم کرده است و نمی تواند در مقابل آن مقاومت کنند، «ماتریالیزم دیالکتیک» است. مطهری زمانی که خود را در برابر این دژ تسخیر ناپذیر، ضعیف و ناتوان می یابد، ناشیانه به جای ماتریالیزم دیالکتیک، بالای ماتریالیزم میکانیکی، که قبل از مارکس و انگلس وجود داشت، حمله می کند و زوزه های گوش خراشی را طنین انداز می کند. شاید هم این فیلسوف خلاق!! هنوز فرق بین ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم میکانیکی را در نیافته است و از ماتریالیزم دیالکتیک همان درکی را دارد که؛ قبل از قرن هجده، از ماتریالیزم میکانیکی باید می داشت. و شاید هم به این دلیل که؛ ماتریالیزم میکانیکی، اشتباهات بسیاری داشته و مبتنی بر علم نبوده و قانون علیت را به صورت علمی آن درک نکرده و تشریح نتوانسته، مطهری آن را انتخاب می کند، تا بتواند با پاهای گلین خود، چیزی برای دندان گرفتن در آن پیدا کند!!

«علیت» چیست؟

علیت، نوعی از وابستگی و رابطه بین پدیده های طبیعی، و واقعیت های موجود و عینی در طبیعت است که؛ بر بنای آن، یک پدیده که علت نامیده می شود، در تحت شرایط معین و مشخصی موجب پدایش پدیده ای دیگری می گردد که معلول نامیده می شود. این کلی ترین و تنها قانون عام طبیعت است که هیچ پدیده ای را و هیچ تغییری از این قانون مستثناء نبوده و نمی تواند مافوق این قانون عمل کند. تمام اشیاء و پدیده های طبیعت را باهم ارتباطی است که بر مبنای این ارتباط، نظام جهان دارای یک جبر طبیعی، و قانون و ناموسی شده است. هیچ پدیده ای را نمی توان یافت که با دیگر

پدیده های موجود در طبیعت، در ارتباط نباشد و به نوعی، از پدیده های دیگر متأثر نباشد. علیت، که مشخصه آن؛ علت و معلول است، نیز در این گروه اند.

پدیده ها و روند هائی که الزاماً قبل از پدیده هائی است که توسط این پدیده ها و این روند های قدیم ایجاد می گردد، علت نامیده می شود و آن پدیده هائی که در جریان ارتباط و در یک شرایط مشخص و طی یک روند معین به وجود می آیند، به نام معلول یاد می شوند، باهم رابطه ای دارد که دارای مشخصات زیر است:

اول: هیچ چیزی در جهان و نظام جهانی بدون علت وجود ندارد. این خصوصیت در قانون علیت، دارای حقیقت مطلق است.

دوم: هر علت معین، در تحت یک شرایط معین، الزاماً معلول معینی را به وجود می آورد. یعنی، این قانون نیز همه شمول و کلی است که هر معلولی را باید به علت معین و مشخصی رجعت داد.

سوم: پدید آمدن معلول، باعث می گردد تا علت از بین برود. این نیز یک خاصیت عام و همه شمول در قانون علیت است که هیچ علیتی از این قانون مجزا بوده نمی تواند. یعنی از لحاظ زمانی، علت الزاماً باید قبل از معلول موجود باشد و این علت، با به وجود آوردن معلول، خود از بین می رود. اما هر روال متوالی و از لحاظ زمانی پشت سر همدیگر را نمی توان شامل قانون علیت کرد. مثلاً: زمستان، که از لحاظ زمانی بعد از خزان به وجود می آید، قاعداً نمی توان پیدایش آن را معلول خزان، و به خلاصی گرائیدن خزان دانست، بلکه هر دوی این فصل معلول علت دیگر است که عبارت از «گردش انتقالی زمین» می باشد.

چهارم: یک معلول بعد از این که دارای وجود شد، در توالی و تعاقب زمان، خود می تواند علتی باشد. ولی معلول هیچ وقت نمی تواند برای علت خود، علت واقع شود. رابطه بین علت و معلول، در یک قانون مارپیچی اتفاق می افتد که با هر بار به وجود آمدن معلولی، این روند داخل یک سطح دیگری می شود که با سطح قبلی متفاوت است. بدین لحاظ، معلول نمی تواند علتی برای علت خود قرار بگیرد. چه این که، این روند در طول یک زمان صورت می گیرد و در طول همین زمان، علت های قبلی از بین می روند و یا به سخن مشخص تر، علت از لحاظ زمان، بر معلول مقدم است و چون این حرکت، یا این روند در یک شکل مارپیچی، و نه دایره ای، صورت می گیرد، پس با وجودی که معلول، با علت خود در یک رابطه دیالکتیکی قرار دارد و می تواند بالای علت تأثیر داشته باشد، نمی تواند برایش به عنوان علت کارکرد داشته باشد. همین که بعد از پدید آمدن معلول، علت از بین می رود، خود تأثیری است که وجود معلول بالای علت گذاشته است.

برای بیشتر روشن شدن مطلب، و هشدار برای آن کسانی که زیر سایه ماتریالیسم، در صدد مغشوش کردن این اصل اند، ناگزیر از گفتن جملات زیر هستم.

الف: علتی که در طی یک روند خاص، و در تحت یک شرایط معین موجب پیدایش معلول می شود، خود به کلی نمی تواند از معلول بی تأثیر باقی بماند. و معلول نیز بعد از به وجود آمدن، منفعل و بی خاصیت نیست، بلکه مطابق با جهتی تکامل، و وجودیت خود، فعال است و بر روی روند تکامل تأثیر می گذارد. ولی به خاطر یافتن علت یک معلول، به سراغ علت واحدی باید رفت و همین طور هر علت، معلول معین و مشخصی را به وجود می آورد. نیک آئین در صفحه ۲۸۶ کتاب «ماتریالیسم دیالکتیک» خود، می گوید: «یک پدیده می تواند معلول علت های مختلف باشد.» و احسان طبری نیز در «آموزش فلسفه علمی» خود به نوعی، بالای این جمله فلسفه ای که مطهری از آن پیروی می کند، نیز به طور مستقیم مطلب. زیرا جریان های مختلف ایدئالیسم و از آن جمله، فلسفه ای که مطهری از آن پیروی می کند، نیز به طور مستقیم و عینی نمی تواند منکر قانون علیت شوند، اما کاری که قادر به انجام دانش هستند، تهی کردن این مطلب، از مغز و منطق علمی و دیالکتیکی آن است، کاری که نیک آئین و احسان طبری نیز به آن دست یازیده اند، که برخاسته از منافع

اقتصادی و سیاسی جریانی است که این دو فیلسوف!! در آن مشغول مبارزه(!!؟؟) بودند، یعنی «حزب توده» خائن و منحرف. درست است که در به وجود آمدن یک معلول، شاید علت واحدی مشاهده نشود، اما چیزی که در این جا اهمیت دارد، آن است که؛ به هر تعداد علتی که برای پیدایش یک معلول به نظر می رسد، از سنخ واحد و منشاء مشترکی هستند. مثال: تشکیل جسم نوزاد در رحم جنس مؤنث، علت تعامل یا القاح طبیعی «سپرم» و «اوویم» است، یعنی نیک آئین و طبری دیده اند که در این جا دو چیز به مشاهده می رسد و نه یک چیز واحد، ولی اشتباه است که اگر این دو ماده راماهیتاً متفاوت از هم بشناسیم. پس هر دو یک علت به شمار می روند، نه دو علت یا چندین علت. مثال دیگر: دیدن روشنی در روز؛ آفتاب، و تابیدن اشعه آن بالای ما و محیط ماحول ماست، هیچ وقت مشاهده نشده که علت این روشنی، تابیدن آفتاب، برآمدن مهتاب، خسوف، کسوف، زمین لرزه، آتش فشان و یا به سخن نیک آئین؛ «علت های مختلف» از این قبیل باشد!! و هم دیده و شنیده نشده است که طلوع آفتاب در یک سرزمین، موجب خشک سالی، باران های بی مورد در طول سال، بی نظمی اجتماعی، برودت هوا، مرگ و میر زیاد در موجودات حیه، یا به گفته نیک آئین و طبری: «معلول های مختلف» از این قبیل را به وجود آورده باشد. هنوز کسی تجربه نکرده است که؛ آبی را که برای آشامیدن است، معلول تعامل مثلاً کاربن دای اکساید و گاز هلیوم باشد!!

ب: در تأثیر گذاری علت بالای معلول و عکس آن، هدف این نیست که این هر دو می تواند هریک دیگری را عیناً به طور مساویانه مشروط کند و تأثیر متقابل مساویانه بالای همدیگر بگذارد، بلکه نقش اساسی و قطعی همیشه با علت است و این علت است که موجد معلول به شمار می رود نه عکس آن.

پ: پراتیک بشری در طول زمان و در تاریخ ثابت ساخته است که؛ قانون علیت، دارای خاصیت عینی و واقعی می باشد.

ج: در عین حال این که؛ قانون علیت خاصیت عینی دارد، ماضورت به شناخت آن داریم، و هم این قانون در تمام طبیعت و نظام جهان، قابل شناخت است، زیرا عام و جهان شمول است. خاصیت عینی بودن اصل علیت، در هر رابطه علی قابل مشاهده است. در تعاملات کیمیایی، در تجربه های فیزیکی، ریاضی، در روابط اجتماعی، و در هر حادثه غیر قابل پیش بینی دیگر هم، از قبیل: تصادف دو موتر باهم، زیر نمودن موتر انسان را، شاخ زدن گاو، لگد زدن خر، سقوط هواپیما-هرچند که اگر با محاسبات دقیق و علمی مجهز باشیم، این گونه حوادث نیز غیر قابل پیش بینی نیست، اما چیزی را که ما در این جا به هدف روشن شدنش انتخاب کردیم، همانا خاصیت عینی بودن اصل علیت است که در هر پدیده نظام جهان قابل حس و عینی است.

این ها هستند مطالبی که ما در شناخت قانون علیت، به باورمندی به آن ها ضرورت داریم. فقط با شناخت این قانون، با مشخصات متذکره آن است که می توانیم رابطه بین پدیده های طبیعت را درک کنیم و حضور و دلیل حضور آن ها را بشناسیم. و فقط در آن صورت است که ما به «جبر طبیعی و ماتریالیستی» باور و ایمان پیدا می کنیم. و فقط با شناخت این قانون با مشخصات آن است که ما از «اختیار» فهمی، درکی و شناختی پیدا می کنیم و فقط در صورت شناخت قانون علیت است که با طبیعت همراه و هم گام می شویم، و در نهایت، فقط با شناخت از قانون علیت، و باورمندی به این قانون است که ما پی به بیهوده بودن ایدئلیزم و متافیزیک می بریم و هیچ علت خارجی به خاطر پیدایش طبیعت و قانون طبیعی را نمی پذیریم و در تکوین جهان، معلول بدون علتی را طرد می کنیم.

بدنیست اندکی با مطهری همراه شویم، تا ببینیم این طنز پرداز کمیدین چه افسانه های خنده آوری در باره قانون علیت دارد. مطهری در صفحه ۸۸ کتاب خود، از قانون علیت به این شکل تعبیر می کند:

«علوم بشری برپایه این قانون {قانون علیت-توضیح از س.رها است} بناء شده است {شده اند-س.رها}... گریز از این قانون مساوی است با نفی هرگونه نظامی در هستی و نفی هرگونه قانون علمی و فلسفی و منطقی و ریاضی.» (علل...ص ۸۸)

مطهری چه خوب و با زبان شیوا به حقانیت این قانون، و جهان شمول بودن این قانون اذعان داشته است. اما ایکاش این اراجیف نگار هذیان پرست می توانست با این جملات، دُم خروس ضدیت خود با این قانون را پنهان می کرد، تا آبرویی که ندارد، حداقل بیش از این برای ریختنش تلاش نمی کرد.

ما گفته های مطهری را در این جمله تأیید کرده و به علاوه، بر آن می افزائیم که؛ نه تنها که «علوم بشری برپایه این قانون بناء شده اند»، بلکه تمام نظم نظام جهان و طبیعت نیز از درون این قانون برآمده اند و در پرتو این قانون است که طبیعت و بشریت شکل گرفته اند. نه بر اساس هیچ خرافه و اوهام!! اما می بینیم که مطهری باز هم در این سخنش صادق نیست و با پهلوی راست با این قانون برخورد نکرده است:

«جهان را از طریق دلیل باید توضیح داد نه از طریق علت» (علل...ص ۸۴)

مرحبا! در عجبم از این همه ضد و نقیض گوئی. مطهری آنچه را در صفحه قبل گفته است، آن ها را در صفحه بعد، از یاد می برد و این بار چون اوضاع بر وفق مرام جناب نمی چرخد، چیز هائی را پشت سر هم قطار می کند که در ضدیت کامل با گفته های صفحه قبلی کتابش اند.

[روزی، دو شخص بزله گو و شوخ باهم کلماتی را رد و بدل می کردند که در آن کلمات، بر حریف حمله شده بود. اما قانونی را که آنها برای این کارش ساخته بود، این بود که؛ هرکس بر وزن نام دیگری، برایش یک کلمه مسخره و تحقیر آمیز بسازد. شخص اول برای شخص دوم، که نامش «الله داد» بود، می گوید: «الله داد=به من داد». این کلمات، الله داد را پسند نمی آید و الله داد غضب می گیرد یا به زبان ایرانی؛ «الله داد از کوره در می رود»، قانونی که در اول بادر نظر داشت آن قانون باید کلمات ساخته می شد، را از یاد برد و همراه با آن منطق و اخلاق را نیز در جیب خود کرد و از سر قهر زیاد به شخص اول که نامش یحیا است، می گوید: «یحیا=دسته کلنگ به مقعدت»!! یحیا می گوید: «این چه ربطی بانام من داشت که گفتی؟» الله داد جواب می دهد: «مقصد این است که مقعدت را پاره کند»!!]

در بالا دیدیم که یک بار این علیت پرست و عاشق قانون علیت و باور مند به آن قانون، همه علوم بشری را- که علوم بشری را نباید فقط آن علمی دانست که شربت اسهال می سازند و پیچکاری سردردی، بلکه تمام شناخت واقعی و عینی که ما از طبیعت و نظام جهان داریم، علوم بشری شامل آن ها می شوند. شکل گرفته برپایه قانون علیت می داند ولی بلافاصله یا هم زمان، «دلیل» را در شناخت جهان، مقدم بر «علت» می داند و در این جاست که حنای مطهری مبنی بر؛ باورمندی به قانون علیت، رنگ می بازد و خجل می شود!! اما بیش از آن که ما در این جا تردستی مطهری را ببینیم، کودنی جناب ثابت می شود، زیرا او هنوز فرق میان «دلیل» و «علت» را درک نکرده است.

مثال: زمانی که می گوئیم موتر، معلول است و موتر ساز، علت، در واقع می توانیم این سخن را به شیوه دیگر نیز بیان کنیم: موتر، دلیل است بر این که، یک موتر سازی باید وجود داشته باشد. و این همان قانون علت است. به عبارت دیگر: هر معلول، «دلیل» ی است برای وجود یک علتی!!

چیزی را که در این باره لازم به یاد آوری اش دانستم، این است که؛ درکی را که مطهری از «دلیل» دارد، با «دلیل»ی که علم پیش می کشد و قانون علیت در پرتو آن قابل تشریح است، باید فرق داشته باشد. زیرا از کسی که علم را بنابر تجربی بودنش مؤخر بر ذهنیات بداند، از دلیل، نیز همین درک را دارد. یعنی از منظر مطهری دلیل به آن چیزی گفته می شود که برپایه های علمی و قابل ثبوت و قابل تجربه، مبتنی نباشد و منشاء آن دلیل نیز باید عقده مندی ها و ذهنی گرائی ها باشد. زیرا فقط در این صورت است که این ذهنیات، که مطهری آن را دلیل می خواند، در نقطه مقابل قانون

علیت قرار می گیرد. و از این بابت باید گفت که: چون علت و در مجموع اصل علیت پایه علمی دارد و قابل ثبوت است و قابل تجربه، اما دلیلی که مطهری آن را به خاطر دفاع از خود و طرد اصل علیت پیشکش می کند، دارای پایه و بنای خرافاتی، مبتذل، دروغین و غیر قابل اثبات است. از این رو است که چنین دلیلی، در نزد مطهری نسبت به علت، مقدم است. دست کم این جمله مطهری ثبوتی بر این ادعایم می باشد:

«علوم بالاخص علوم زیستی-درجهت ضد خدانشناسی گام بر می دارند.» (علل... ۱۰۲)

و از این جا باید دانست، چیزی که در «جهت ضد خدانشناسی گام» بر دارد، آن علم است و قانون علیت- که در این جا مطرح بحث ماست- و چیزی که باید درجهت خدانشناسی- و نه ضد آن- گام بردارد، «دلیل» است. پس بین دلیل مطهری و دلیل علمی و علی، باید فرق گذاشت!!

اما مطهری، چون اساساً نمی تواند در برابر قانون علیت قرار بگیرد و با آن مخالفت نورزد، به این جمله بسنده نمی کند، او سخنان دیگری هم دارد که به نقل قول کردن شان می ارزند:

«وجه معقول حقیقت هستی بی نیازی از علت است.» (علل... ص ۸۱)

مگر مطهری با این جمله خود، قانون علیت را از اساس نفی نمی کند، چون نظام جهان- طبیعت، انسان ها، روابط بین آنها و تأثیر پذیر آنها از یکدیگر- همه دارای یک هستی است، و زمانی که این هستی بدون علت معقول تر پذیرفته شود و منطقی تر به نظر آید، پس دیگر چه ضرورت است به این که ما بگوئیم؛ برای هر پدیده ای یک علت وجود دارد؟؟؟! و زمانی که «وجه معقول حقیقت هستی بی نیازی از علت» باشد، پس مگر دیگر جایی هم برای این می ماند تا مطهری، اگر کودن و کهبل نباشد، بگوید: «گریز از این قانون مساوی است با نفی هرگونه نظامی در هستی و نفی هرگونه قانون علمی و فلسفی و منطقی و ریاضی.»؟؟؟!

پس بگذارید به این فیلسوف جاهل و بی مغز بگویم: در صورت معقول دانستن هستی در بی نیازی از علت، آیا خودت عیناً از قانون علیت «گریز» نکرده ای؟؟؟! و در این صورت، آیا خودت به طور مستقیم و عینی، «هرگونه نظامی در هستی و هرگونه قانون علمی و فلسفی و منطقی و ریاضی.» را نفی نکرده ای؟؟؟!

به هر رنگی که خواهی جامه میپوش

من از طرز خرامت می شناسم!!

اما باید ببینیم که این فکاهی مطهری تا کجا می تواند صادق باشد و درست!!

در عصر جاهلیت که بنا بر میل و آرزوی مطهری در آن عصر مادی گری رواج داشت ولی با در نظر داشت واقعیت های تاریخی، آن عصر، عصر جاهلیت بود، همان قسمی که از نامش پیداست، یعنی در آن عصر بود که پولوتئیزم رواج یافت و تئوری چندین خدائی شکل گرفت. این چندین خدا پرستی مقارن با زمانی است که مردم از طوفان، سیل، زلزله، آتش فشان و غیره، برداشت آسمانی و خدائی داشتند. زمانی که در منطقه ای، زلزله ای رخ می داد، یا طوفانی روی می داد، مردم دست از پانشناخته به عبادت این سیل یا طوفان مشغول می شدند و تمام هستی و دارائی خود را در پای این سیل یا طوفان می ریختند، چون به این فکر می کردند که همین سیل یا طوفان یا هر حادثه طبیعی، یک خدا است و دلیل حدوثش هم، کم کاری، یعنی گنهاری ما می باشد. «تئوری ترس» و «تئوری جهل» را در مورد خدا، مطهری باید شنیده باشد، این واقعیت ها دقیقاً زمانی موجود بودند که مردم دلیل این حوادث را نمی شناختند و رابطه علی این حوادث برای مردم نامعلوم بود. حوادث برای مردم مجهول و ناشناخته می نمودند و در نهایت مردم به این تحلیل می رسیدند که هیچ دلیلی برای حدوث این حوادث طبیعی، به صورت طبیعی وجود نداشته، بلکه هر آن چیزی که حادث می شود، خواست و اراده خدا، گناه بندگان، و یا هم تصادف است- که تصادف نیز از منظر مطهری نیاز به علت ندارد؟؟!- در آن زمان بود که به خاطر ناشناخته بودن قانون علیت در طبیعت، مردم ناتوان تر از همیشه قربانی حوادث طبیعی

می شدند، بدون این که کوچکترین دفاع، یا حتی فکر دفاع کردن از خود را در مقابل این حوادث، داشته باشند. هر ساله هزاران انسان در برابر این گونه حوادث طبیعی از حق حیات و زندگی کردن محروم می شدند و هزاران انسان دیگر، تمام آن چیز هائی را که در طول یک سال عمر خود به خاطر نجات از گرسنگی جمع آوری کرده بودند، در پای این حادثه ناشناخته «نذر» می کردند و این بار، خود شان از گرسنگی جان می دادند!! هیچ حادثه ای را نمی توان یافت که علتی معین و مشخصی نداشته باشد و هیچ معلولی بدون علت قابل درک نیست و هیچ علتی را نمی توان یافت که در تحت شرایط معین معلول مشخصی را به وجود نیاورده باشد. پس این که در آن زمان علل آمدن سیل، طوفان، زلزله، آتش فشان، برف کوچ و... برای مردم معلوم نبودند، مطهری نیز باید بپذیرد که؛ دلیل این ناشناخته و نامعلوم بودن علت ها، نبودن علت ها نیست. یعنی ناشناخته باقی ماندن روابط علی پدیده ها، دلیل نمی شود که ما منکر وجود این روابط علی شویم. پس هر در پدیده ای، رابطه علیت وجود دارد. زمانی که این رابطه علیت ناشناخته باشد، انسان ها مقهور و محکوم این پدیده ها اند و قربانی نامعلوم بودن قانون علیت، ولی زمانی که رابطه علی هر پدیده شناخته شود، آن پدیده دیگر برای انسان ها مجهول نبوده و حاکم بوده نمی تواند و دیگر نمی تواند از انسان ها قربانی بگیرد، چه این که در چنین حالتی پی بردن به روابط علی پدیده ها-انسان ها قادر می شوند تا از آن پدیده به نفع خود استفاده کنند، یا حد اقل دیگر مظلوم آن پدیده نباشند. حالا است که از این فیلسوف معتقد به اصل علیت و هم معتقد به قضاء و قدر الهی باید پرسید که؛ آیا کدام یک معقول تر است، انسان ها در صورت شناختن روابط علی پدیده ها و حوادث، قربانی پدیده های طبیعی و حوادث طبیعی از قبیل: سیل، زلزله و... شوند، یا از آن ها به نفع خود استفاده کنند؟؟!! آیا این معقول تر است که یک حادثه عادی طبیعی مثلاً آتش فشان، جان انسان های زیادی را بگیرد و زندگی بقیه را به فلج بکشاند، یا دیگر این حوادث نتوانند بالای انسان ها مسلط باشند؟؟!!

مثال ساده: زمانی بود که حتی علت مرض «توبرکلوز» برای مردم نامعلوم بود، خانواده های مذهبی و سنتی به شدت عقب نگهداشته شده، به این فکر بودند که این مرض نیز قهر خدائی است!! و معلوم است زمانی که علت چیزی برای مردم نامعلوم باشد، یا علت آن به خدای موهوم و دروغین نسبت داده شود، کسی به خاطر علاج و نجات از آن نیز کوششی نخواهد کرد، زیرا اگر علت نامعلوم باشد، هیچ کوششی کورمال کورمال به نتیجه ای نخواهد رسید، و زمانی هم که علت آن به آسمان نسبت داده شود، نیز معلوم است که دیگر کسی در زمین به دنبال علت آن نمی گردند و قبل از قبل جواب خود را یافته است که؛ علت آن خدائی است!! و در برابر چیز هائی که علت خدائی داشته باشد، به تفحص پرداختن و تشبیه کردن، گناه کبیره و شرک محسوب می شود!! در این جاست که یک مرض ساده و قابل علاج به خاطر مجهول ماندن روابط علی آن، سالانه هزاران انسان را به کام مرگ می اندازد و هزاران طفل را از داشتن پدر یا مادر محروم می سازد، بدون این که هیچ راه انتقامی را هم در نظر داشته باشند و در این جاست که انسان ها محکوم و قربانی یک پدیده ساده و اولیه می شوند. چون دلیل و علت آن را نمی شناسند، بنابر این راه نجات و علاج آن را بدون علت نمی توانند پیدا کنند. حالا باید از این طرفدار معقولیت بدون علیت، پرسید که؛ آیا این که یک مرض قابل علاج و ساده ای مثل توبرکلوز سالانه جان هزاران انسان را بگیرد و انسان کشی نماید معقول تر است، یا این که امروز بدون این که کوچکترین ترسی به خود راه بدهی، فرزند مبتلا به توبرکلوزت را به شفاخانه می بری تا تداوی اش کنند؟؟!!

هر چند که با وجودی که علت تمام این پدیده ها برای انسان ها شناخته شده است، ولی نفع آن هنوز فقط مربوط مطهری و ولایت فقیه آن می شود، نه یک بچه دوره گرد سرک ها!! فقط مطهری و همپالگانش هستند که به قیمت چوشیدن خون توده ها می توانند خود و اهل و عیال شان را از دم مرگ توبرکلوز و غیره نجات دهند، نه آن یتیمی که تمام خانواده اش را در سگ جنگی های برسر قدرت مطهری، خامنه ای، خمینی، مزاری، مسعود، سیاف، دُستم، گلبدین، ملا عمر و... از دست داده است و حالا تمام امکاناتش همین بغل سرک ها است که فقط می تواند در همان جا بخوابد و از همان

زیاله ها تغذیه کند، بلی این یتیم هنوز قربانی توبرکلوز نه، حتا یک زکام عادی است وجان خود را از دست می دهد. زندگی امروز این یتیم، واكثریت خلق محکوم جامعه ما، نشان دهنده زندگی آن روزی مردم است که هنوز دلیل آمدن سیل را نمی دانستند. وحالا باید از این هذیان پرست هرزه گو پرسید که؛ آیا توکه می توانی خود را از دم مرگ توبرکلوز نجات بدهی معقول تر است، یا آن یتیم و بیوه وبی کار وبی نوائی که هر روز نه تنها که توبرکلوز از آن ها قربانی می گیرد، بلکه شکم خالی هم قربانی خود را از همان انسان ها می گیرد؟؟!!

برای اولین بار که انسان ها در یک جنگل با آتش برخوردند، از آن ترسیدند وبا همه ناتوانی های شان، پا به فرار گذاشتند، تا این که اندک اندک با این پدیده ضروری در زندگی انسان ها، آشنائی پیدا کردند وطریق استفاده از آن را در یافتند وبعد ها فهمیدند که نه تنها این آتش برای شان خطر ناک نیست که، حتا بدون آن حالا زندگی کردن ناممکن است. وکم کم آشنائی شان با آتش عمیق تر شد، تا این که علت در گرفتن آتش را فهمیدند وتوانستند بعد از آن روز، خودشان آتش بیفروزند وغذای شان را با آن پخته کنند. جا دارد که از این کسی که پدیده ها را بدون علیت وبدون نیاز معقول تر می بیند، پرسید که؛ آیا کدام یک معقول تر است، ناشناخته بودن آتش برای مردم، ترسیدن از آن، وبالاخره در بسا مورد قربانی آتش شدن، یا این که تسلط انسان ها بر آتش، مهار آن، استفاده از آن به نفع خود، ویک پدیده ضروری پنداشتن در زندگی؟؟!!

و....

با تمام این ها چیز دیگری را هم باید درک کرد، وأن این که؛ زمانی که مطهری می گوید: «وجه معقول حقیقت هستی بی نیازی از علت است» موقعیت ومنافع مطهری را در پشت این جملات نباید از خاطر دور داشت، زیرا فقط در آن صورت است که مطهری و همپالگانش می توانند بالای انسان های محروم از همه چیز ومظلوم ومحکوم حکومت کنند!! بلی، حکومت مطهری وهم کیشان زمانی بالای مردم تضمین می شود، وزمانی نان این زالو های جانی وڈزد در روغن است که، اگر به زبان ساده وبی پیرایه سخن بگویم: توده ها را بتوانند با مزخرفات ومبتذلات شان خر سازند!! بلی فقط در آن صورت است که راه برای پذیرش خرافات بی پایه وهذیان گوئی های بی مقدار مطهری وهم کیشان در جامعه باز می شود، تا این ها بتوانند از آن طریق توده ها را در بدل این خرافات شان به تباهی ونیستی اقتصادی بکشانند و خود قارون وار بالای خزانه های پولی، که در بدل ریخته شدن خون توده ها به دست آورده اند، بخوابند وکیف شان را ببرند!! وبرای این که توده ها هیچ وقت متوجه این خیانت عالی جنابان نشوند، می گویند: «وجه معقول حقیقت هستی بی نیازی از علت است.» یعنی ای مردم! زمانی معقول است که شما برای فقر وتنگدستی خود علت نتراشید وبالاخره سراغ ما نیائید!! چون برای این بدبختی وتنگدستی وفقر وبیچارگی شما هیچ علتی در کار نیست، خدا خواسته که شما را فقیر بیافریند ومارا هم ذاتاً ثروتمند!! دیگر چرا به دنبال علت این سیاه روزی خود می گردید؟؟!!

رفیق غلام حسین فروتن، در اثر گران بهای فلسفی اش، جملات پرمعنائی دارد:

«آن گرایش فلسفی که برای جهان هدفی قائل است، هدفی که آفریننده واراده ای توانا از پیش تعیین کرده، آن گرایش فلسفی که «علیت غائی» را مقدم بر «علت فاعلی» واین یک را تابع آن دیگری می داند، طبیعی است که به اصل علیت در جهان باور ندارد ولو آن که برای تظاهر به قبول آن تلاش بسیاری به کار برد...» (رئالیزم اسلامی وفلسفه مارکسیست، اثر دکتور غلام حسین فروتن، صفحه ۱۲۰)

وطبیعی است که چنین فلسفه ای، هیچ وقت نمی تواند با قبولی قانون علیت سر سازشی داشته باشد، زیرا این ها همه قوانینی هستند که مبتنی بر دریافت های علمی هستند وعلم، با هجویات در تناقض است. از آن جائی که مطهری هجویات بی پایه را مقدم بر علم و حاکم بر علم می داند، پس باید با قبول آن، علم را از خود طرد کند، ویکسره به پاچه پنبه ئی ودرغین مزخرفات بچسپد. مطهری گفتنی های دیگری هم دارد:

«...هستی، ذاتی نیست که یک موجود دیگر بخواد به آن هستی بدهد.» (علل...ص ۸۰)

بلی، برای شما که یک موجود بی وجود و دروغین را خالق همه موجودات می دانید، شکی در این نیست که برای به وجود آمدن یک نوزاد، یک خدا و یک قوه ماوراء الطبیعه ضرورت است، نه به دو جنس پدر و مادر، و نه به اعمال بیولوژیک و نه به مواد «سپرم» و «اوویم»!!

اما، آیا مطهری می تواند برای خزعلات خود مثالی، حتا نامطمئن ترین مثالی هم که باشد، ذکر کند، تا کسی بگوید مطهری راست می گوید؟ نه، زیرا چنین چیزی امکان ندارد. تمام پدیده های موجود در طبیعت دارای هستی اند، و کدام یکی از آنها را سراغ دارید که هستی خود را از موجود دیگری نگرفته باشد؟؟!! کنه موضوع قانون علیت نیز همین است که: هیچ چیزی از هیچ، یعنی هستی از نیستی به وجود نمی آید. به سخن دیگر: هیچ وجودی موجودیت خود را از عدم نیستی نگرفته است. و دیگر این که؛ هیچ معلولی علت خودش نیست. یعنی هیچ موجودی خالق خودش بوده نمی تواند، چون در این صورت، قانون علت و معلول معنا و مفهومی نمی تواند داشته باشد. قانون علیت در یک کلمه بیان گر آن است که در تمام پدیده های جهان، علت و معلولی وجود دارد و وجود معلول، جدا و متمایز از وجود علت است. فقط رابطه دیالکتیکی است که این دو پدیده-علت و معلول-را باهم پیوند زده است و در ارتباط ساخته است!! پس، ذاتاً هر هستی-معلول- هستی خود را از هستی دیگر-علت-گرفته است. یا به عبارت دیگر؛ ذاتاً هستی هر هستی را-معلول را- موجود دیگر-علت-به آن داده است. این است عمق و ژرفای مطلب در قانون علیت!! و این است آن اولین نکته ای که در باورمندی به اصلیت علیت، باید آن را پذیرفت!!

کافیست فقط یکبار به اطراف خود نظری بیندازید و ببینید که از بین تمام آن چیز هائی که در اطراف شما وجود دارد، کدام یکی از آنها صانعی ندارد، هیچ کدام!!

مطهری آنقدر آنی و ظاهری می بیند که فقط برای یک دفعه هم که شده به لباسی که پوشیده است، به کفش خود، به عمامه خود، به قلم خود، به کاغذ خود، به جسم خود، به اطاقی که نشسته است و به هیچ چیزی دیگر نظری نیفکند است، مطهری در وقت نوشتن سطور بالا، دارای یک هستی است، اما قبل از این که حتا پدر و مادرش هم به دنیا نیامده بوده، باز هم او این هستی را داشت؟؟!! حتا پیش از این که اعمال بیولوژیکی و القاح دو ماده، که باعث به وجود آمدن مطهری شده اند، باز هم او این هستی را-که حالا دارد-داشت؟؟!!

ولی او خوش دارد که بی پایه سخن گوید و هرزه لائی کند و پوچ گوئی نماید. چون چیزی که مخالف جریان علم در حرکت باشد، به جز پوچی چیزی دیگری بوده نمی تواند.

«علت نخستین» هدف از علت نخستین در نزد مطهری، «خدا» است-توضیح از س.رها است-، موجودیت اش عین حقیقت و عین دانش است و هم علت نخستین بودنش عین ذاتش است و در هر دو حیثیت، بی نیاز از علت است.» (علل...ص ۹۸)

زمانی که بتوان علت نخستین را بی نیاز از علت دانست، پس دیگر نیازی به باورمندی به عام بودن قانون علیت نیست، و چرا باید گفت: «علوم بشری برپایه این قانون بنا شده است» (شده اند-س.رها). ... و گریز از این قانون مساوی است با نفی هرگونه نظامی در هستی و نفی هرگونه قانون علمی و فلسفی و منطقی و ریاضی.»؟

قانون علیت بیان گر این است که؛ زمانی که ما به وجود «الف» پی بردیم، بلافاصله باید بدانیم یک «ب» بی هم وجود دارد، تا «الف» وجود پیدا کند. و زمانی که به وجود «ب» معتقد شدیم، باید دنبال علت پیدایش این «ب» به جست و جو پردازیم و در آن صورت است که به وجود «پ» پی می بریم و در نهایت به این قانون مهم پی می بریم که هر کلمه ای معلول کلمه دیگری است و خود، علتی برای کلمه دیگر. این است قانون عام علیت. و باورمندی به این قانون مارا بلافاصله با این سؤال روبه رو می سازد که؛ اگر «علت نخستین»ی وجود دارد، پس باید این «علت نخستین» خود

معلول علت دیگری باشد، و آن علت کدام است؟ در بالا نوشتیم که طبق قانون علیت؛ هیچ چیزی از هیچ وپوچی دارای وجود هستی نمی شود و هم هیچ چیزی علت وجود خود بوده نمی تواند، مهم نیست این چیز «علت نخستین» مطهری باشد یا خود مطهری یا هر چیزی دیگری در طبیعت. چطور شده که مطهری بنا به گفته خودش به اصل علیت باور دارد، و گریز از این قانون را مساوی با «نفی هرگونه نظامی در هستی و نفی هرگونه قانون علمی و فلسفی و منطقی و ریاضی» می داند، اما زمانی که حرف آمد سر خدایش، یکباره دشمن این اصل می شود و با ژاژ خوانی ها متعددش این اصل را از بُن نفی می کند و «هرگونه نظامی در هستی و هرگونه قانون علمی و فلسفی و منطقی و ریاضی» را نیز با گریز از این قانون، نفی می کند. مطهری آن قسمی که فلسفه اش حکم می کند، نه باید خود به طرفداری از اصل علیت سخنی به زبان آورد، چه این که با این کار خود دچار چنان تناقض گوئی می شود که نه فلسفه خودش قادر به حل آن است و نه هیچ کسی دیگر از این گفته های مطهری چیزی می فهمد!! در این جا یا باید به طور بنیادی منکر اصل علیت شد، یا زمانی که خود را معتقد به اصل علیت دانست، هیچ چیزی را با رشوت و واسطه!! از این قانون مستثناء نسازد. زمانی که این کار را کرد، باید بپذیرد که یا خدایش نیز معلول علت دیگر است و یک خالق وجود دارد تا خدای مطهری را خلق کرده است، یا هیچ خدائی در کار نیست و نظام جهان و کائنات، مطلقاً از لحاظ زمانی عمر بی نهایت دارد و بنابراین این، هیچ خدا و ماوراءالطبیعه ای در کار نیست!!

تا این جا که رسیدیم، یا باید به بی پایه بودن و دروغ بودن «علت نخستین» باور مند شویم، یا برای این «علت نخستین» نیز به دنبال علت دیگری باشیم، چه این که هر علتی، در یک مرحله دیگر - در مرحله قبل - خود معلول علت است. و این است پیش نهاده اعتقاد به قانون علیت!!

مطهری به خاطر گریز از این مخصصه، جامه تردستی و طفره روی بر خود می گستراند، ولی این چنین طفره روی ها نمی تواند کارساز باشد و چاره ای برای درد لاعلاج مطهری!! او هم چنان بی مزه و بی معنا پرگوئی کرده است و صفحات متعدد را سیاه کرده است تا مگر با این بی علاجی و بی دلیلی خود بتواند خدای ناتوان خود را که نیاز میرم به دفاع مطهری دارد، بری از قانون علیت سازد و نجاتش دهد، اما جالب است که با این کار خود، و به امید آرایش، چشم خود و خدایش را کور می سازد. از مطهری به خاطر نجات خدایش، چنین می خوانیم:

«فرض کنید خانه ای در جریان سیل خراب می شود. شخص از ما می پرسد چرا این خانه خراب شد؟ پاسخ می دهیم چون سیل آمد.» (علل... ص ۸۸)

و به زعم مطهری گویا این سؤال و جواب در یک دایره واحد در گردش است و به نتیجه دیگری نمی رسد، یعنی پاسخ سؤال، در خود سؤال نهفته است، و این بی معنا است، پس پرسش در باره خدا نیز بی معنا می نماید!! نه جان، زمانی که جواب داده شد: «چون سیل آمد»، باید پرسش دیگری پیش آید که: چرا سیل آمد؟ چون باران زیادی باریده بود و علت باران نیز مشخص است، پس به هیچ وجه این سؤال بی معنا نبوده و اتفاقاً خیلی هم به جا و با معنا است. چون هرکدامش باید دلیلی داشته باشد، که دارد!! و در این میان، به جای این که برای تیرنه خود از این لاعلاجی و بی پاسخی خود، و به خاطر نجات خدای ناتوان و دروغین خود، راه معقولی پیدا کنی، بیش از پیش به بی پایگی خود و بی اساسی فلسفه ات کمک می کنی!!

مطهری باز هم، هم چنان بی پایه و بدون مسؤلیت حرف زده است. او نگفته که؛ زمانی که جواب داده شد: «چون سیل آمد» دیگر مگر در کجا دیده که این سؤال و جواب در همین جا خاتمه پیدا می کند و مردم به پوچ بودن این سؤال پی می برند؟؟!!

اولاً: این سؤال، اصلاً سؤال بی معنایی نبوده و جواب اول و آخرش هم آن نیست که مطهری داده است، یعنی: «چون سیل آمد» این سؤال دامنه دارد و فقط یک پرسش دیگر کافیتست که این سؤال و جواب از این دایره خارج شده و پاسخی دیگر در کار باشد و سؤال های دیگری در کار باشد.

دوم: برای لحظه ای هم که شده اگر دل مطهری را از خود نرنجانیم و به خاطر تسکینش، بپذیریم که؛ بلی پاسخ این چنین سؤال ها در خود سؤال نهفته است و به هر تعداد سؤالی هم که پرسیده شود، باز جوابش همان است که در پاسخ اولین سؤال داده بود-در حالی که چنین چیزی غیر ممکن است، اما چه کنیم که این جهالت پیشه های کودن فهمیده و نسنجیده پشت میز قضاوت و نتیجه گیری می نشینند!!-در این جا سؤال دیگری مطرح است و آن این که؛ این سؤال چه ربطی به قانون علیت و از آن جمله؛ مسأله علت نخستین دارد؟؟؟! کجای این گونه پرسش و پاسخ ما را به طرف قضیه علت نخستین می رساند، و از پوچ بودن این نوع سؤالات، به پوچ بودن سؤال ها در مورد «علت نخستین» پی می بریم!!!! چه وجه مشترکی است بین این سؤال ها و سؤال ها در مورد «علت نخستین»!!!!

«سؤال از این که چرا علت نخستین، علت نخستین شد-که در فلسفه غرب یک سؤال بلاجواب تلقی شده است-سؤالی است بی معنا» (علل...ص ۹۸)

چرا؟ چرا بی معنا؟ درست است که در دین اسلام تردید درباره وجود ناوجود و دروغین خدا، شرک است و کفر است و گناه! اما کسانی که تمام این خزعبلات خودت و همپالگان خودت را، با علت نخستین و غیر نخستین تان، در کوره پرسش ها و انتقاد ها و تجربه ها می گذارند، این سؤال از معنا دارترین سؤال هائی است که تاریخ فلسفه تاکنون در خود دیده است. و این که با افرازا و تمایلات ذهنی ات می پنداری که این سؤال «بلاجواب تلقی شده است» بی معنا تر از دیگر سخنان است، زیرا علم، که فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک مجهز و مسلح با آن است و با آن سلاح به مصاف از این قبیل سؤال های معنا دار رفته است و خدای بیچاره و ناتوانت را سؤال باران کرده است، خیلی وقت است که برای این سؤال جوابی پیدا کرده است و چه جواب دقیق و واقعیت نگری هم یافته است. هیچ سؤالی بی معنا بوده نمی تواند، فقط جواب هائی که از طرف شما و هم سنخان شما به آن سؤال ها داده می شوند، بی معنا اند و این بی معنا بودن جواب تان، دلیلی بر بی معنابودن و لاجواب باقی ماندن سؤال نیست!!

برتراند راسل، فیلسوف مادی اندیش، ولی نه آشنا با اصول دیالکتیک، در اثر کوچک خود، «چرا مسیحی نیستم»، جواب خیلی جالبی دارد که اگر مطهری در طول عمر خود با چنین جواب هائی رو به رو می شد. آن وقت نمی توانست بگوید «در فلسفه غرب یک سؤال بلاجواب تلقی شده است»:

«به هنگام جوانی در باره این مسائل ژرف نمی اندیشیدم و برهان علت العلل را تا مدتی مدید پذیرفتم، تا این که روزی به سن هجده سالگی ضمن خواندن اتوبیوگرافی جان ستوارت میل بدین جمله برخوردم: «پدرم به من می گفت که این پرسش: چه کسی مرا آفریده است؟ جواب ندارد، زیرا بلافاصله این سؤال مطرح می شود که چه کسی خدا را آفریده؟» جمله ای بدین سادگی، دروغ برهان علت العلل را برایم آشکار ساخت و هنوز هم آن دروغ را می دانم. اگر هر چیز باید علتی داشته باشد، پس خدا را نیز علتی باید. اگر چیزی بدون علت وجود تواند داشت، این چیز می تواند هم خدا باشد و هم جهان. پوچی این برهان به همین جهت است.» (برتراند راسل، چرا مسیحی نیستم؟)

راسل در اثر دیگر خود، «جهان بینی علمی»، به نکاتی اشاره کرده است که از نظر گذراندن شان، بیهوده نمی تواند باشد:

«...یا باید قانون دوم ترمودینامیک در هر زمان و مکان صدق نکند و یا این که ما باید در محدود انگاشتن جهان هستی از لحاظ مکانی اشتباه کرده باشیم. اما تا وقتی که این گونه استدلالات رواج دارند، من ترجیح می دهم به طور موقت بپذیرم که جهان در زمان متناهی ولی نامعلوم آغاز یافته است. آیا از این جا می توانیم استنباط کنیم که جهان به دست

آفریننده ای خلق شده است؟ در صورت توسل به قوانین ناشی از روش استنباط موجه علمی، پاسخ مطمئناً منفی است. دلیلی وجود ندارد که جهان دفعتاً ایجاد نشده باشد، جز این که این امر به نظر عجیب می نماید. اما در طبیعت، هیچ قانونی وجود ندارد دال بر این که چیز هائی که به نظر ما عجیب باشند نباید روی بدهند. استنباط ما از خالق مترادف است با استنباط یک «علت»، و استنباط های علی در حوزه علم فقط زمانی مجاز هستند که از قوانین علی آغاز شده باشند. خلقت از عدم چیزی است که به تجربه ممتنع است. از این رو تصور این که جهان به دست خالق آفریده شده به هیچ وجه منطقی تر از این فرض نیست که جهان بدون علت ایجاد شده باشد، چه این هر دو، قوانین علئی را که ما قادر به مشاهده شان هستیم بایک قوه نقض می کند.» (برتراند راسل، جهان بینی علمی، ترجمه حسن منصور، صفحه ۹۶ و ۹۷)

«علم که کارش پدیده شناسی است، از پاسخگویی به علت و معلول ناتوان است.» (علل...ص ۸۹)

واه واه! هیچ رابطه ای را و هیچ پدیده ای را نمی توان یافت که در مقابل علم- یا در سایه علم یا در ضدیت با علم- بی خاصیت باشد، یعنی ماوراء علم یا ضد علم باشد. به عبارت مشخص تر: هر آن چیزی را که در طبیعت توان یافت، یا دید، یا حس کرد، علم در مقابل آن بی تفاوت بوده نمی تواند. نظام جهان- طبیعت، انسان ها، شعور، و رابطه انسان ها با طبیعت- مسائلی هستند که فقط و تنها فقط با علم می توان به حقیقت آن ها پی برد و آن ها را شناخت. فلسفه ای که هم که قادر شده است بیشترین شناخت را از این پدیده ها داشته باشد، تنها و تنها فلسفه علمی بوده می تواند. و آن جریان های فلسفی که نتوانسته اند از نظام جهان شناخت درست داشته باشند، علتش این است که علمی نبودند و از علم شناخت نداشتند تا در پرتو علم، به شناخت طبیعت می پرداختند. جریان های مختلف فلسفی که به هرنحوی خواسته اند در تشریح و بعضاً هم در تغییر طبیعت دخیل باشند، از دو درجه به طرف این هدف خود نگاه می کنند: از درجه علمی و از درجه غیر علمی. نمی توان فلسفه ای را یافت که نه علمی باشد و نه ضد علمی!! مشخص است، یک جریان، زمانی فلسفی گفته می شود که خواسته باشد تا درباره نظام جهان نظر بدهد یا به نحوی این نظام را بشناسد، و از آن جایی که این شناخت به جز با علم- زیرا همه مادی اند و مادیات، با علم قابل شناخت و تغییر اند- چیزی دیگری غیر قابل تشریح یا شناخت است. پس یا فلسفه علمی، یا فلسفه ضد علمی. از این دو جبهه هیچ جریان فلسفی بیرون بوده نمی تواند. مطهری به زعم خود زمانی که علم را از پاسخگویی به پرسش ها ناتوان می بیند، و از فلسفه ماوراء علم سخن می گوید، به جز پوده گوئی و لفاظی بی معنا و افاده روشی های مضحک، چیزی دیگری نیست. و آن فلسفه ماوراء علمی مطهری نیز چیزی نیست جز لاطانات بی پایه، خرافات مبتذل و هذیان گوئی های ضد علمی!! و کسی که به این پوده گوئی ها دست بزند، ناممکن است که از این قبیل اراجیف سرهم بندی نکند:

«علیت و معلولیت محسوس نیست.» (علل...ص ۱۳۳)

حالا ببین! این «اصل علیت» هم دیگر خاصیت متافیزیکی پیدا کرد!!

انسان متعجب می شود زمانی که چشمش به این لفاظی ها می افتد، و حیران است از این که؛ آیا به این سرحد هم انسان های وقیح، چشم پاره، زبون، ذلیل، دورغ باف، هرزه گو و یاوه سراء یافت می شوند؟

زمانی که علت و معلول محسوس نباشد، آیا نگفتی که پس از کدام راه باید به شناخت این اصل پرداخت؟؟!!

همان مثال ساده و تکراری: بر اثر باریدن باران زیاد، در دره سیل جریان پیدا می کند. سیل، درختی را که در آخر دره ایستاده است، با خود می برد. چرا درخت از جای خود کنده شد؟، چون سیل آمد. علت کنده شدن درخت از سر جایش، آمدن سیل است، پس کدام فیلسوف عاقل(؟؟!!) به جز خودت نمی فهمد که این علت محسوس نیست؟؟!! آیا پس علت کنده شدن درخت را در کجا باید جست و جو کرد؟؟!!

در مثال قبلی، زمانی که خانه ای بر اثر آمدن سیل خراب می شود و علت خرابی خانه از مطهری پرسیده می شود، مطهری پاسخ می هد: «چون سیل آمد»، مگر این آمدن سیل محسوس نیست؟!؟! پس مطهری از کجا فهمید که علت خراب شدن خانه، آمدن سیل است؟!؟! چرا نگفت: خانه خراب شد، چون جنگ جهانی اجنه ها جریان داشت و سیلی هر قدر با قدرت هم که باشد، قادر به کندن درخت نیست؟!؟! مشخصاً؛ چرا مطهری حرف سیل را در میان کشید، آیا این محسوس نبود که مطهری آن را جواب داد؟

روز گذشته پای راست دختر مطهری شکست، چرا شکست؟ چون در موقع رد شدن از سرک، پایش را موتر زد. این واقعیتی است که در هر پدیده ای می توان به همین شکل، علیت را دید. حالا مطهری با وجود دیدن زدن موتر پای دخترش را، باز هم می تواند بگوید که: «علیت و معلولیت محسوس نیست»؟!!

بی شرمی و چشم پارگی به طاقت ده می خواهد تا کسی خود را معتقد به اصل علیت بداند، و باز هم از این قبیل اراجیف بیافد. این خود عینی ترین و مستقیم ترین نفی قانون علیت است. زمانی که «علیت و معلولیت محسوس» نباشد، پس مگر چه می شود که همه را یک باره انکار کنیم و یکسره به تصادف نسبت بدهیم، یا هم «علت فاعلی» را از صحنه بیرون کنیم؟!!

من راجع به عینی بودن اصل علیت در نخست {دربخش خاصیت های اصل علیت، گزینه «ج»} حرف زدم. در این جا همین قدر تذکرش را کافی می دانم.

ادامه دارد...